

تفاوت بدل و عطف بیان از منظر ابن مالک

محمد رضا هوشیاری^۱

چکیده

فهم معنا مهمترین هدف در سیستم انتقال معناست. یکی از این معانی، معنایی است که توسط بدل و عطف بیان افاده می‌شود. نزدیکی این دو معنا، این مطلب را به مخاطب القا می‌کند که این دو نقش، در واقع دو نقش نبوده و یکی هستند، اما مساله به همین جا ختم نمی‌شود؛ چرا که در طول تاریخ، نحات بزرگی برای فهم این مسئله به اجماع نرسیده‌اند که این موضوع، اهمیت این مساله را می‌رساند؛ از طرفی درباره این موضوع، مقالاتی تالیف شده است که به دنبال فهم بدل و عطف بیان از منظر مشهور نحات بوده‌اند. در این مقاله، بدل و عطف بیان از منظر ابن مالک، عالم بزرگ علم نحو بررسی شده است.

کلید واژه: بدل، عطف بیان، ابن مالک، تفاوت‌ها



۱. مقدمه

به جرئت می‌توان گفت که زبان عربی، قاعده‌مندترین زبان دنیاست و از این رو ظرافت‌های زبانی بسیاری در آن نهفته است، حال آنکه قرآن کریم به زبان عربی نازل شده است و خداوند متعال در جای جای قرآن، بندگان را به تفکر در زبانی که قرآن با آن نازل شده، امر فرموده است.

این مهم بدین معناست که این زبان، زبانی منحصر به فرد است، تبعاً این منحصر به فرد بودن، عده‌ای از مشتاقان علم را بر آن می‌دارد که به پاسداشت این زبان برخیزند و افراد زیادی در طول تاریخ، این امر خطیر را عهده‌دار شدند که به نحوات معروف هستند؛ هرکدام از این علما تلاش کردند تا این زبان را حفظ کرده و یک دستور زبان مشخص و یکپارچه را ارائه دهند و به طبیعت امر، در بین این دانشمندان، اختلافاتی هم یافت می‌شود؛ تا جایی که این اختلافات، مکاتب مختلف نحوی را به وجود آورده است و نه تنها بین این نحویین در نظرات نحوی اختلاف است، بلکه در بین آثار یک نحوی در طول تاریخ هم اختلافاتی وجود دارد؛ به دیگر سخن، نظر نحوی در طول تاریخ تغییر کرده است و به همین سبب، نظرات مختلفی در کتاب‌های تالیف شده، به چشم می‌خورد.

در بین این مکاتب و دانشمندان، ابو عبدالله جمال الدین محمد، معروف به ابن مالک، یکی از دانشمندان تراز اول علم نحو بوده که آثار زیادی از ایشان باقی مانده و شاگردان زیادی هم از مکتب ایشان به‌پاخواسته‌اند؛ با این دو مقدمه به بیان اهمیت این مقاله پرداخته می‌شود؛ به این شرح که در زبان عربی، ظرافت‌های زبانی بسیار زیادی موجود است و با نقش‌هایی که به کلمات داده می‌شود، به راحتی معنای آن جمله عوض می‌شود. در بین این نقش‌ها، بعضی از آنها از لحاظ معنایی بسیار به هم نزدیک هستند به طوری که تمییز دادن آن نقش‌ها به آسانی امکان‌پذیر نیست؛ درحالی که همین نقش دادن، می‌تواند معنای جمله را عوض کند؛ همچنین علم نحو با هدف قدرت‌یافتن بر تشخیص معنای آیات و روایات در حوزه علمیه تدریس می‌شود. با توجه به همین نزدیکی نقش‌ها، ممکن است معنایی هم که از آیات و روایات استنباط می‌شود تفاوت کند، که بدین سان ارزش و جدیت این امر به‌خصوص برای طلاب آشکار می‌شود.



در بین این نقش‌ها، دو نقش از میان سایرین، از لحاظ معنایی بسیار به هم نزدیک می‌باشند، که عبارتند از بدل و عطف بیان؛ این دو جزو توابع هستند و در طول تاریخ بحث بوده است که این دو نقش، آیا دو نقش مجزا بوده یا اینکه مجزا نیستند؛ به دیگر سخن به طور کلی دو نظر در مورد بدل و عطف بیان وجود دارد که نظر اول این است که میان بدل و عطف بیان تفاوت معنایی وجود دارد و نظر دوم این است که عطف بیان همان بدل است و فرقی میان آنها نیست. پس مشخص می‌شود که ارزش بررسی این دو نقش بسیار بالاست؛ چرا که ادله ضد و نقیض زیادی در این بحث موجود می‌باشد.

در راستای همین موضوع، پژوهش‌هایی نیز صورت گرفته است؛ «بررسی ملاک تقسیم نقش‌های نحوی از منظر نحوات و تطبیق آن در بحث بدل و عطف بیان، اثر علی حیدری دلگرم» و «تفاوت میان بدل کل از کل و عطف بیان، اثر محمد هاشمی منفرد» از جمله این آثار هستند. خصوصیت این مقاله در بررسی نظرات ابن مالک حول بدل و عطف بیان و اشاره ضمنی به نظرات مشهور نحوات است.

در این مقاله به نظرات مختلف ابن مالک در سه کتاب مشهور ایشان یعنی کافیه، الفیه (با تکیه بر البهجة المرضیه جناب سیوطی) و تسهیل پرداخته شده و همچنین با استعانت از شروح این سه کتاب، سعی گردیده است نظرات ابن مالک، حول این دو نقش در طول تاریخ بررسی شود؛ بدین صورت که در بخش اول به بررسی تعاریف بدل و عطف بیان و تبیین آنها پرداخته خواهد شد و در بخش دوم تفاوت‌های بدل و عطف بیان مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

۲. بررسی بدل و تعاریف آن

۱.۲. الفیه با محوریت البهجة المرضیه

در الفیه می‌خوانیم:

التابع المقصود بالحکم بلا واسطه هو المسمی بدلا



سیوطی در البهجة المرضية در توضیح این بیت از الفیه این مالک معتقد است: بدل تابعی است که فقط خود آن، مقصود حکم است و واسطه‌ای میان آن و متبوعش وجود ندارد، برخلاف عطف بیان. (سیوطی، ۱۳۸۲ش، ص ۳۶۳)

بررسی تعریف: تابع بودن، جنس عام است که همه توابع را در بر می‌گیرد. عموم این جنس بوسیله فصولی تخصیص می‌خورد؛ به وسیله فصل اول همه توابع به جز عطفی که به وسیله حرف «بَل»ی که پس از آن ایجاب قرار گرفته، خارج می‌شود؛ به طوری که در ابتدا نعت خارج می‌شود؛ چرا که نعت، منظور اصلی نیست و فقط توضیح یا تخصیصی است که برای منعوت آمده است و این منعوت است که مقصود اصلی کلام است. عطف بیان هم خارج می‌شود؛ چراکه عطف بیان هم قصد اصلی نیست و منظور اصلی متکلم از عطف بیان واضح‌سازی و شفاف‌تر کردن متبوع است. تاکید هم خارج شده است؛ چرا که منظور از تاکید، تثبیت و تقریر متبوع آن است. عطف نسق نیز به وسیله قید «تمام حروف غیر از بل و لکن در حالت ایجاب» خارج می‌شود؛ چراکه در عطف درحروف عطف غیر از بل و لکن در حالت ایجاب، غرض متکلم، هم تابع است و هم متبوع؛ مثل بدل نیست که فقط منظور تابع باشد. همچنین بل و لکن هم در نفی خارج می‌شوند؛ چرا که در مثال: «ماجائی زید بل عمرؤ» مقصود از حکم عدم معیء زید است، نه عمر؛ همچنین است لکن مانند بل.

به وسیله قید دوم، بل در حالت ایجاب خارج می‌شود؛ چرا که هر چند در حالت ایجاب بل، مقصود اصلی گوینده تابعی است که پس از بل می‌آید، اما این قصد با واسطه بل تحقق می‌یابد، اما بدل بدون واسطه منظور متکلم می‌باشد^۱.

۲-۲. تسهیل

ابن مالک در این کتاب می‌گوید: «هو التَّابِعُ الْمَسْتَقِلُّ بِمَقْتَضَى الْعَامِلِ تَقْدِيرًا دُونَ مَتَّبِعٍ» (ناظر الجیش، ۱۳۸۰ش، ص ۳۳۸۹)

در اینجا تعریف به گونه‌ای دیگر است؛ یعنی با جنس این تعریف که "التابع" می‌باشد، تمام توابع داخل شده و فصول، باقی توابع غیر از بدل را خارج می‌کنند؛ با قید اول که مستقل بودن

^۱ . مطالب ذکر شده بدون هیچگونه اختلافی در کتاب کافیه نیز آمده است و بنابر این نیازی به بررسی مجدد ندارد.



است، تمام توابع غیر از بدل خارج می‌شوند؛ چرا که بیان کردیم هیچ کدام از توابع غیر از بدل، مقصود نیست. عطف نسق به وسیله بل و لکن در کلام موجب خارج نمی‌شود که آن هم به وسیله فصل بعدی که "مقتضی العامل تقدیرا دون متبع" است خارج می‌شود؛ به این معنا که عاملی که بر سر مبدل منه آمده است، بر سر بدل هم می‌آید، اما نه در ظاهر بلکه در نیت؛ یعنی بدل به صورت منوی در حکم اعاده عامل است. عطف نسق به وسیله بل و لکن در کلام موجب هم با این قید خارج می‌شود؛ چرا که عاملی که بر سر متبوع عطف نسق بل و لکن است، بر سر کلمه بعد از بل و لکن درنیامده و عملی بر روی آنها انجام نمی‌دهد.

۳-۲. بررسی تفاوت‌های این دو کتاب در تعریف بدل

در تعریف الفیه از بدل، بحثی به این عنوان که عامل مبدل منه، بر سر بدل هم می‌آید، عنوان نشده است؛ همچنین مستقل بودن تابع در تعریف نیامده است، اما این مستقل بودن بدل را می‌توان از آنجا فهمید که ابن مالک، بدل را به عنوان آخرین تابع در این کتاب بررسی کرده که یکی از وجوه این کار، همین استقلال و مستقل بودن این نقش است؛ همچنین در تسهیل، قید «مقصود» آورده نشده؛ به این معنا که بدل مقصود گوینده است و مبدل منه در حکم زمینه چینی یا همان توطئه بوده و قابل ذکر است. قید واسطه یا بدون واسطه هم در تسهیل آورده نشده، ولی در تعریف الفیه به این قید اشاره شده است.

۳. بررسی عطف بیان و تعاریف آن

۱-۳. کافیه

این مالک در این کتاب می‌گوید:

فالأول التالي المتم ما سبق	العطف ضربان: بیان و نسق
فيه و لكن بانجلا ما يعنى	بشرحه لا بيان معنى
أقسم بالله أبو حفص عمر	كقوله في رجز قد اشتهر

«عطف البيان تابع يجرى مجرى النعت في تكميل متبوعه، و مجرى التوكيد في تقوية دلالتيه، و مجرى البدل في صلاحيته للاستقلال. و ليس نعتا؛ لأن تكميله بشرح و تبين، لا بدلالة على معنى في المتبوع، أو



شیء من سببه. و لیس توکید؛ لأنه لا یرفع توهم مجاز، و لا وضع عام موضع خاص. و لیس بدلا؛ لأن متبوعه مکمل به غیر منوی الاطراح؛ بخلاف البدل؛ فإن الغالب کون متبوعه منوی الاطراح، أو فی حکم ما هو منوی الاطراح» (ابن مالک، ۱۳۷۸ش، ص ۵۳۱)

ابن مالک در این کتاب، بیش از کتاب تسهیل به تعریف عطف بیان پرداخته و توضیحات بیشتری درباره تعریف ارائه داده است؛ بدین شکل که: فصل «المتّم ما سبق» در واقع تمام توابع دیگر را خارج می‌کند و فقط نعت و عطف بیان باقی می‌مانند؛ نعت و عطف بیان هردو تمام کننده و کامل کننده تابع هستند و به نوعی، توضیح بیشتری درباره متبوع ارائه می‌کنند.

ابن مالک در مصرع دوم از بیت دوم، عطف بیان را نسبت به متبوع واضح‌تر و جلی‌تر می‌داند. در بیت دوم نعت با قید «بشرحه لابیّان معنی» خارج می‌شود؛ این قید نعت را خارج می‌سازد؛ بدین گونه که نعت با معنا تابع را واضح می‌سازد؛ یعنی چیزی را می‌گوید که زائد بر ذات است، اما در عطف بیان فرایند واضح‌سازی به وسیله معنا اتفاق نمی‌افتد، بلکه به شکلی روشن‌تر، شرحی از همان ذات است.

در این کتاب، ابن مالک توضیحی را ارائه می‌کند که در کتاب الفیه از بیان آن امتناع می‌کند. وی همین نظر را در شرح تسهیل نیز بصورتی دیگر آورده است؛ در دیدگاه او عطف بیان، هم جاری مجرای نعت است، هم جاری مجرای بدل و هم جاری مجرای توکید، اما نه نعت است، نه بدل و نه توکید؛ جاری مجری نعت بودن عطف بیان بدین شکل است که هم نعت و هم عطف بیان در موضع توضیح و جلی‌تر کردن متبوع هستند، اما نعت نمی‌باشد؛ چرا که نعت از لحاظ معنایی توضیح می‌دهد و صفتی را حمل بر ذات می‌کند، اما عطف بیان از لحاظ ظاهری توضیح می‌دهد و چیزی جز همان ذات نمی‌باشد.

جاری مجری توکید است؛ چرا که با همان لفظ خود، متبوع را تقریر می‌کند، اما توکید نیست؛ چرا که توهم مجازی را دفع نمی‌کند.

جاری مجری بدل است؛ چرا که صلاحیت استقلال را دارد؛ در اینجا نکته حائز اهمیت این است که مرحوم رضی تا آخر عمر قبول نپذیرفت که بدل کل از کل چیزی جز عطف بیان است و این حرف ابن مالک می‌تواند این حرف مرحوم رضی را تثبیت کند؛ به این صورت که هردو صلاحیت استقلال را دارند و به همین خاطر بعضی از نحویان، عطف بیان را چیزی جز بدل کل از کل ندانسته‌اند:



«أنا إلى الآن لم يظهر لي فرق جلي بين بدل الكل من الكل و بين عطف البيان، بل لا أرى عطف البيان إلا البديل» (رضی، ۱۳۸۴ش، ص ۳۷۹)

از طرفی عطف بیان، بدل هم نیست چرا که در بدل، مبدل منه منوی الاطراح نیست؛ بدین معنا که در بدل، اصل همان بدل است و مبدل منه در نیت هم نیست، اما در عطف بیان، اصل متبوع است و وقتی عطف بیان هم ذکر می شود، متبوع عطف بیان در نیت است.

۲-۳. البجة المرضية

سیوطی در کتاب خود پس از نقل شعری از ابن مالک:

العطف إمّا ذو بيان أو نسق و الغرض الآن بيان ما سبق
فدو البيان تابع شبه الصفة حقيقة القصد به منكشفة

می نویسد: «ألعطف إمّا ذو بيان أو نسق، و الغرض الآن بيان ما سبق، فدو البيان تابع شبه الصفة» فی أنّ (حقیقة القصد به منكشفة) لکنّه مخالف لها فی أنّه لا یكون مشتقاً و لا مؤولاً (سیوطی، ۱۳۸۲ش، ص ۳۴۴) در این نقل از ابن مالک، در تعریف عطف بیان قیدهای کمتری نسبت به تسهیل و کافیه بیان می شود:

«تابع» جنس تعریف است و مابقی، فصل های تعریف می باشند؛ با قید «شبه الصفة»، عطف بیان را به نعت تشبیه کرده و هر دو را توضیح دهنده متبوع می داند؛ پس با این فصل، تاکید، بدل و عطف نسق خارج می شود. با فصل بعدی که «حقیقة القصد به منكشفة» می باشد، نعت هم خارج می شود و تنها عطف بیان می ماند؛ به این معنا که هم در عطف بیان و هم در نعت، منظور اصلی از بیان تابع و متبوع، تابع است و متبوع چه نعت باشد و چه عطف بیان، منظور اصلی نیست، بلکه بیان بیشتر و توضیح دهنده بیشتر درباره تابع هستند، اما در نعت، چیزی را بیان می کند که زائد بر ذات است؛ به عنوان مثال: «جاء زيدٌ الضاحكُ»، در اینجا ضاحک بودن چیزی زائد بر ذات است که همان زید است؛ اما در عطف بیان زائد بر ذات نیست، بلکه حقیقة القصد و همان ذات است؛ در مثال «جاء زيدٌ ابوعمر»، مقصود اصلی همان زید است و با کلمه ابوعمر که همان زید است و چیزی زائد بر زید نیست، درباره زید بیشتر توضیح می دهد.



باید توجه شود که عطف بیان و نعت تفاوت دیگری نیز با یکدیگر دارند، که اصل در عطف بیان این است که جامد باشد و مؤول به مشتق هم نمی‌تواند باشد، اما اصل در نعت این است که مشتق یا مؤول به مشتق باشد و همچنین در نعت حقیقی باید عائدی وجود داشته باشد که به منعت بازگردد، اما در عطف بیان چنین چیزی وجود ندارد.

۳-۳. تسهیل

در کتاب تسهیل نظر ابن مالک را چنین بیان می‌دارد: «هو التابع الجاری مجری النعت فی ظهور المتبوع، و فی التوضیح و التخصیص جامداً أو بمنزله» و می‌افزاید: «قال المصنف: التابع یعم التوکید، و النعت، و عطف البیان، و عطف النسق، و البدل، و الجاری مجری النعت یخرج النعت و عطف النسق و البدل. و فی التوضیح و التخصیص یخرج التوکید لأن من النعت ما یجاء به للتوکید کَنَفْحَةً وَاحِدَةً فهذا النوع من النعت یصدق علیه أنه جار مجری التوکید و یصدق علی التوکید أنه جار مجراه فإذا ذکر التوضیح و التخصیص انعزل کل واحد منهما عن الآخر» (ناظر الجیش، ۱۳۸۰ش، ص ۳۳۷۷)

بنابر این عبارت: ابن مالک تعریف را به این نحو آورده که با کلمه جاری مجری نعت، عطف نسق و بدل خارج می‌شوند و با کلمه توضیح و تخصیص، تاکید خارج می‌شود؛ چراکه امکان دارد گفته شود: نعت‌هایی که برای تاکید در جمله حاضر می‌شوند، جاری مجرای تاکید است یا تاکیدی است که جاری مجرای نعت است، اما وقتی قید «جامدی که توضیح و تخصیص دارد» آورده می‌شود، هر دوی این حالت‌ها خارج می‌شوند و تاکید به هیچ نحوی نمی‌تواند در این تعریف باقی بماند. پس تنها عطف بیان در تعریف باقی ماند.

۴-۳. بررسی تفاوت این سه کتاب در تعریف عطف بیان

۱. در کتاب کافیه تعریف بسیار طولانی است و دارای قیدهایی بیشتر از دو کتاب دیگر است؛ به نحوی که مشابهت عطف بیان را با تاکید، بدل و نعت بیان می‌کند، اما در آخر توضیحاتی را می‌دهد که عطف بیان نه نعت است، نه تاکید و نه بدل.
۲. در کتاب تسهیل، توضیحات کمتر از کافیه است؛ به این نحو که عطف بیان مشابه نعت است، اما با یک قید، نعت و تاکید خارج می‌شود.



۳. کوتاه‌ترین تعریف در کتاب الفیه آمده است؛ در این کتاب عطف بیان شبیه نعت است، ولی با قید «حقیقه القصد» نعت خارج می‌شود، اما باید توجه شود که کتاب تسهیل، آخرین نظرات ابن مالک است و همچنین در شرح، دست مؤلف برای ارائه توضیح بازتر است؛ در هر حال تعریف عطف بیان با قیود بیشتری در تسهیل نسبت به الفیه آورده شده است. پس در هر سه کتاب، تمرکز بر روی این بوده است که عطف بیان تابعی است که بسیار شبیه به نعت است، به طوری که با مسامحه می‌شود گفت: عطف بیان در جوامد، مانند نعت است در مشتقات، (ابن هشام، ۱۳۹۰ ش، ص ۴۵۵) اما قیدهایی که در این سه کتاب آمده است، رفته رفته کمتر شده است.

۴. بررسی تفاوت‌های بدل و عطف بیان

۱.۴. عطف بیان، به طور کامل از متبوعش تبعیت می‌کند؛

فأولینه من وفاق الأول ما من وفاق الأول النَّعت ولي

(سیوطی، ۱۳۸۰ ش، ص ۳۴۴)

در دیدگاه ابن مالک، این تبعیت در اعراب، تذکیر و تانیث، تعریف و تنکیر و مفرد، مثنی یا جمع بودن بروز می‌یابد، اما در بدل، فقط در اعراب تبعیت لازم است و در مورد تبعیت از باقی موارد الزامی نیست.

۲.۴. بدل در حکم اعاده عامل است؛

به نظر ابن مالک لازم است عاملی که بر سر متبوع بدل در آمده، بر سر بدل هم بیاید؛ اما در عطف بیان اینطور نیست و معنای مستقل بودن بدل نسبت به عطف بیان همین است.

« و صالحا لبدلیة یری فی غیر نحو یا غلام یعمرا »

(و صالحا لبدلیة یری) عطف البیان (فی) جمیع المسائل (غیر) مسألتین: الأولی أن یكون التابع مفردا معربا و المتبوع منادی (نحو یا غلام یعمرا) فیجب فی هذه الحالة کونه عطف بیان، و لا یجوز أن یكون بدلا لآنه لو کان [بدلا] لکان فی تقدیره حرف النداء، فیلزم ضمّه) (سیوطی، ۱۳۸۰ ش، ص ۳۴۴)



او معتقد است: اگر یعمرا بدل می‌بود، باید مبنی بر ضم می‌شد؛ چرا که حرف نداء که بر کلمه "غلام" عمل کرده و آن را مبنی بر ضم کرده است، باید بر سر یعمر هم بیاید و آن را هم مبنی بر ضم کند که این کار انجام نشده است و یعمر، یعمرًا یا همان در حالت وقف، یعمرا و منصوب شده است بنا بر عطف بر محل غلام.

۳-۴. بدل یا مبدل منه بر خلاف عطف بیان و متبوعش می‌توانند ضمیر باشند؛

و من ضمیر الحاضر الظاهر لا تبدله إلا ما إحاطة جلا

أو اقتضي بعضا أو اشتمالا كأنك ابتهاجك استمالا

(سیوطی، ۱۳۸۲ ش، ص ۳۶۵)

ابن مالک می‌گوید: ضمیر می‌تواند بدل از اسم ظاهر و اسم ظاهر بدل از ضمیر غیر غائب باشد، که این نظر مشهور نحویان هم هست. وی در ادامه می‌گوید: اسم ظاهر نمی‌تواند از ضمیر غیر غائب بدل بیاید که اخفش با رد این شرط این کار را به طور مطلق مُجاز می‌داند، اما ابن مالک اضافه می‌کند که اسم ظاهر نمی‌تواند به‌عنوان بدل از ضمیر غیر غائب بیاید، مگر اینکه بدل کل از کل بوده و بر احاطه و شمولیت دلالت داشته باشد؛ مانند آیه ﴿تَكُونُ لَنَا عِيْدًا لِأَوْلَانَا وَأَخْرِنَا﴾ (مانده، ۱۱۴) که اولنا و آخرنا دال بر احاطه و شمول است و بدون هیچ شرطی می‌تواند به‌عنوان بدل بعض از کل و اشتمال هم بیاید، اما ابن مالک بدل آمدن ضمیر از ضمیر را به هیچ وجه قبول ندارد. (ابن هشام، ۱۳۹۰ ش، ص ۳۵۹).

پس نتیجه گرفته می‌شود که ابن مالک و کوفیون در این نظر که بدل آمدن ضمیر از ضمیر مجاز نبوده و فقط می‌تواند به‌عنوان تاکید بیاید، هم عقیده‌اند و این بحث یکی از چند جایی است که ابن مالک با اینکه یک بصری‌مذهب است، در مقابل بصریون قرار گرفته است.

۴-۴. امکان جمله بودن بدل و مبدل منه برخلاف عطف بیان و متبوع آن؛

سیوطی در تلمیح بحث بدل نظر ابن مالک را بدین‌گونه تبیین می‌کند: «تبدل الجملة من الجملة، نحو ﴿أَمَدَّكُمْ بِمَا تَعْلَمُونَ * أَمَدَّكُمْ بِأَنْعَامٍ وَبَيْنَ﴾ (شعراء، ۱۳۲ و ۱۳۳) و الجملة من المفرد». (سیوطی،

۱۳۸۲ ش، ص ۳۶۷)؛ یعنی جمله می‌تواند به‌عنوان بدل از جمله و مفرد بیاید.

۵. جمع بندی

۱. بدل و عطف بیان اختلافات لفظی چندی با یکدیگر دارند.
 ۲. بدل و عطف بیان در معنا با یکدیگر اختلاف دارند، به طوری که با تغییر نقش از بدل به عطف بیان و بالعکس، مقصود گوینده عوض خواهد شد.
- پس، چنانچه خدشه‌ای به هریک از دو مورد بالا وارد شود، نقش کلمه از عطف بیان به بدل تغییر خواهد کرد و طبعاً منظور گوینده و معنای متن هم تغییر خواهد کرد، اما باید توجه شود که این تغییر معنای متن به گونه‌ای نیست که این تغییر نقش، معنا را به طور کامل تغییر دهد، بلکه همانطور که در ابتدای پژوهش تبیین شد، لطافت‌های زبانی زبان عربی بسیار زیاد است و همین تغییر نقش کلمات از عطف بیان به بدل و بالعکس، یکی از ظرافت‌های زبان عربی را نشان می‌دهد و مقصود گوینده را عوض می‌کند؛ همچنین به دلیل همین عدم تغییر جلدی در معنا، بعضی از نحوات عطف بیان را چیزی جز بدل ندیده‌اند که با توجه به مطالبی که در این مقاله بیان شد، می‌توان کلمات را از منظر ابن مالک که یکی از نحوات بزرگ عرب است بررسی و تعیین کرد که کدام یک بدل و کدام یک عطف بیان خواهد بود؛ به دیگر سخن، تسلط بر نظرات جناب ابن مالک حول این دو نقش نحوی، یکی از دستاوردهای این پژوهش می‌باشد.



فهرست منابع

١. قرآن کریم
٢. ابن مالک، محمد بن عبدالله (١٣٧٨ش). شرح الکافیة الشافیة. بیروت: دارالکتب العلمیة
٣. ابن هشام، عبدالله بن یوسف (١٣٩٠ش). معنی اللیب عن کتب الاعاریب. بی جا
٤. رضی، محمد بن حسن (١٣٨٤ش). شرح الرضی علی الکافیة. تهران: موسسة الصادق للطباعة و النشر
٥. سیوطی، عبدالرحمن (١٣٨٢ش). البهجة المرضیة علی الفیة ابن مالک. بی جا
٦. ناظرالجیش، محمد بن یوسف (١٣٨٠ش). شرح التسهیل المسمی تمهید القواعد بشرح تسهیل الفوائد. قاهره: دارالسلام

